

به امر پدرم، به مناسبت تأسیس

مسجد خاتم الانبیا در خیابان بهار تهران پارس

فرخ سری که از پی تعظیم حق به پاس است
کش خاک در به دیده‌ی بینا چو توتیاست
در سایه داشت، بس که بلندش همی لوست
زیبنده قامتی که در این بارگه، دوتاست
کش باغ خلد هم‌چو گذرگاه و سر سراست
وین معبدی که درد ترا، دارو و شفاست
این جا ز حق به بنده‌ی مسکین بسی عطاست
هم پیشگاه حق و سراپرده‌ی رضاست
جاری ست فیض سرمدی و چشمه‌ی بقاست
منزلگهی که شاه و گدا اندر آن سواست
ور رنجبر بیاید، ناید کمی به کاست
کش، جبرئیل خادم در باشد ار، رواست
وین پایگاه عفت و دینداری و حیاست
«اللّه اکبر»: برتر، از وصف ما خداست
کاین جا محل عرضه‌ی حاجات و التجاست
عاری ز ریب و شائبه و سمعه و ریاست
این مرکز تلاوت قرآن مصطفاست
واعظ به گاه نطق چو بلبل در این نواست
«ابن امین» که روح و روان من اش فداست
با کوشش گروهی، کی فخرشان سزاست
بهتر نمونه‌ی ست که از همت شماست
کاین طرفه یادگار شما، افتخار ماست
تا سقف نیلگون سما، هم‌چنان به پاس است
بهر نماز و طاعت تهرانیان به جاست

خرم دلی که مظهر انوار کبریاست
زی آستان عشق کن آهنگ و بین عیان
آن آستان که عرش برین را ز منزلت
فرخنده آن سری که بر این درگهش سر است
این، خانه‌ی دل است و نیایشگه خدای
این مسجدی ست کهن فقیران دردمند
این بارگاه رحمت دادار مطلق است
هم مأمونی ست از خطر روزگار دون
مسجد یکی سرای بهشتی ست وز درش
گنجینه‌ی که گوهر فیض خدا در اوست
گر پادشاه آید، بفزایدش شرف
زیبنده بس عمارت میمون با شگون
این است مهبط کرم حی لایزال
شام و سحر ز مأذنه می‌آیدت به گوش
در دل تراست حاجت اگر، سوی مسجد آی
کانون گرم مهر خداوند اعظم است
این مکتب معارف آیین جعفری ست
اندر بهار، مسجد خاتم چو گلشن است
کز سعی عاشقانه‌ی دانای دین مدار
این مسجد بزرگ به تهران به پای شد
این طارم بلند، کز او آسمان بسود؛
دادارتان بدارد پیروز و شادمان
تا قرص مه به گرد زمین در، به گردش است
دارد «امین» امید که این مسجد بزرگ